

فرضیه خداباوری در استدلال استفان هاوکینگ، ملاصدرا، ابن سینا و کیث وارد

فائزه زارعیان،^{۱*} سید مهدی امامی جمعه^۲

۱. دانشجوی دکتری حکمت متعالیه دانشگاه اصفهان

۲. دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه اصفهان

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۹/۲۸؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۱/۲۵)

چکیده

دانشمندان گستره کیهان‌شناسی نوین، با پشتیبانی از ماده‌گرایی، هر گونه ایده خداباوری را پیرامون توضیح جهان غیر ضروری و دارای ساختار غیر عقلانی می‌دانند. استفان هاوکینگ، به عنوان دانشمند سرشناس این حوزه، با طرح استدلالی بر مبنای فرضیه انفجار بزرگ، در تلاش است با انکار نظریه وجود خداوند نشان دهد جهان در اثر اتفاق یا ضرورت به وجود آمده است. با توجه به ابعاد متافیزیکی این گفت‌وگو، تلاش بر آن است تا با استفاده از اصول نظام فلسفی سینیوی و کیث وارد، ضمن ابطال استدلال هاوکینگ، نظریه خداوند اثبات گردد. در این راستا، هستی‌شناسی حکمت متعالیه نه تنها وجود خداوند را با فرضیه‌های علمی مانند انفجار بزرگ ناسازگار نمی‌داند، بلکه رابطه‌ای پویا میان خداوند و جهان اثبات می‌نماید. بدین ترتیب، ملاحظه می‌گردد که نظام فلسفی ابن سینا و حکمت متعالیه هر کدام به نوعی می‌توانند برای چالش‌های نوین عرصه خداباوری چاره‌اندیشی نمایند. هدف این پژوهش پرداختن به چالش جدید کیهان‌شناسی و خداباوری در نظام فلسفی ابن سینا و به ویژه ملاصدرا و پویا‌نمایی آنها با توجه به آرا کیث وارد است. تحلیل و نقد استدلال هاوکینگ بر مبنای سینیوی و صدرایی، ورود این دو نظام فلسفی در تبیین مسائل روز، و ارائه راه‌حل‌های فلسفی برای چالش‌های دنیا معاصر و تطبیق این دو نظام فلسفی با آرا کیث وارد را می‌توان از نتایج این پژوهش محسوب کرد.

واژگان کلیدی

فرضیه انفجار بزرگ، امکان ماهوی، امکان وجودی، استفان هاوکینگ، کیث وارد.

مقدمه

استفان هاوکینگ از دانشمندان پرآوازه معاصر در حوزه کیهان‌شناسی نوین است. او با طرح نظریه انفجار بزرگ و اثبات آغاز زمانی برای جهان، بر این باور است که مسئله خداباوری جایگاهی در توضیح پیدایش جهان ندارد. هاوکینگ باور خود را در قالب استدلالی بیان می‌کند که دارای دو فرض است. سپس با بررسی ارتباط خداوند با هر کدام از این فرض‌ها عدم نیازمندی جهان به آفریدگار را نتیجه می‌گیرد. در این پژوهش در تلاش هستیم استدلال هاوکینگ را بر مبنای نظام فلسفی سینوی، صدرایی، و کیث وارد بررسی نماییم.

دستگاه فلسفی فیلسوفان اسلامی دارای قابلیت ویژه‌ای هستند که به همین دلیل همیشه می‌توانند پاسخگوی چالش‌های فکری در عرصه‌های مختلف باشند. مسئله وجودشناسی، که در فلسفه فارابی مورد توجه قرار گرفته است، در نظام‌های اشراقی، سینوی و صدرایی پیگیری شده‌اند. با اینکه در حکمت متعالیه، وجودشناسی به اوج خود می‌رسد و تمام متفکران بر این مسئله واقف هستند اما از کارایی این اصل فلسفی در چالش‌های امروزی و سؤالات فکری این دوران در عرصه‌های مختلف دینی، اجتماعی، فرهنگی، و علمی به شدت غفلت شده است. در این پژوهش نشان خواهیم داد که اندیشه‌های ناب فلسفی ابن‌سینا و به ویژه ملاصدرا بهترین محملی است که می‌تواند چالش علم و خداباوری را تبیین و برای حل آنها چاره‌اندیشی کند.

بدین منظور، نخست فرض اول استدلال هاوکینگ را با توجه به ملاک نیازمندی معلول به علت در نظر متکلمان اسلامی مورد بررسی قرار می‌دهیم. سپس، به تحلیل ملاک ابن‌سینا با توجه مبانی مشائی این نظام فلسفی می‌پردازیم و با توجه به امکان ماهوی به بررسی استدلال هاوکینگ می‌پردازیم. از آنجا که امکان ماهوی به حدوث ذاتی می‌انجامد و ملاصدرا نیز پیرامون حدوث ذاتی نظریاتی دارد، در اینجا به بررسی حدوث ذاتی از دیدگاه این دو فیلسوف می‌پردازیم. آنگاه به بررسی وجودشناسی مکتب صدرایی و فروعات مرتبط با آن، نظیر وجود ربطی و اضافه اشراقی، با نیل به امکان وجودی، به نقد استدلال هاوکینگ می‌پردازیم. با بررسی آرای که فیلسوف بزرگ مکتب مشاء پیرامون احتیاج

معلول به علت دارد، به دیدگاه خاص این فیلسوف در خصوص وجودشناسی می‌رسیم که وجه شباهت بسیار به امکان فقری ملاصدرا دارد و شاید همین نظرات منبع الهام ملاصدرا برای طرح امکان فقری بوده است. این جنبه از چشم بسیاری از متفکرانی که ابن سینا را پیرو اصالت ماهیت می‌دانند، پنهان مانده است. سرانجام، به بررسی دیدگاه کیث وارد در نقد استدلال هاوکینگ و اثبات خداابوری می‌پردازیم. کیث وارد ملاک نیازمندی را وجود جهان معرفی می‌کند و، صرف نظر از آغاز جهان، به اثبات خداوند در لحظه آفرینش و تداوم احتیاج می‌پردازد. در این بخش، به تحلیل دیدگاه کیث وارد با توجه با مبانی وجودشناسی نیازمندی معلول به علت از دیدگاه ابن سینا و ملاصدرا می‌پردازیم.

در پایان، با توجه به ابطال استدلال هاوکینگ، خواهیم دانست که چگونه می‌توان حضور خداوند در آغاز آفرینش را تبیین نمود که با فرضیه آغاز جهان سازگار باشد. بدین ترتیب، نه تنها خداوند در لحظه آغاز آفرینش اثبات می‌شود، بلکه ارتباط عمیق خدا با جهان خلقت به گونه‌ای ترسیم می‌شود که جهان آفرینش در هر لحظه وجود خود را باید از فیض وجود دریافت کند و در صورت قطع لحظه‌ای از منبع فیض به وادی فنا و نابودی خواهد رفت.

چالش انفجار بزرگ و خداابوری

از آنجا که بررسی چالش فرضیه انفجار بزرگ و خداابوری به حوزه کیهان‌شناسی نوین ارتباط دارد، در این قسمت نگاهی کوتاه به پیشینه این علم خواهیم داشت.

گزیده‌ای پیرامون کیهان‌شناسی نوین

کیهان‌شناسی^۱، به معنای گسترده آن، بررسی کیهان (جهان طبیعت در مقیاس بزرگ) است که از دو واژه یونانی *kosmos* (به معنای نظم، همانگی، کیهان) و *logos* (به معنای کلمه، بحث، و گفتگو) اشتقاق یافته است. تا اوایل قرن بیستم، کیهان‌شناسی در زمره رشته‌های علم جدید به شمار نمی‌آمد و آنچه بدین نام خوانده می‌شد، به تبعیت از

1. Cosmology

طبقه‌بندی کریستین ولف،^۱ شعبه‌ای از متافیزیک بود. او در تقسیم‌بندی فلسفه، برای نخستین بار آنچه را قبلاً به طور سنتی «فلسفه طبیعی» نام داشت رسماً «کیهان‌شناسی» نامید و آن را در کنار الاهیات و روان‌شناسی از بخش‌های متافیزیک خاص قرار داد. (Munitz, 1967, p.237) پس از او، این نحو طبقه‌بندی و نام‌گذاری به صورت معیار در آمد، تا آنجا که کانت در بحث از حوزه‌های متافیزیک سنتی، به پیروی از ولف، کیهان‌شناسی را یکی از سه بخش متافیزیک به حساب آورد. (Agazzi, 1991, pp.44-45)

انتشار مقاله اینشتین^۲ در سال ۱۹۱۷ با عنوان «ملاحظات کیهان‌شناسی درباره نظریه نسبیت عام» آغازگر عصر نوین در کیهان‌شناسی به شمار می‌آید. او در این مقاله نخستین مدل مفصل را از ساختمان جهان در مقیاس بزرگ پیشنهاد داد. به دنبال آن، ارائه چندین نظریه و مدل علمی درباره کیهان و جمع‌آوری داده‌های مختلف با استفاده از ابزار و فن‌آوری‌های نوین موجب شد تا کیهان‌شناسی در شمار رشته‌های علمی محسوب گردد. کیهان‌شناسی نوین^۳ رشته‌ای علمی و وابسته به فیزیک و اخترشناسی است که به بررسی جهان بسان یک کل می‌پردازد. (Lightman and Brawer, 1990, pp.1-2)

از جمله مسائلی که کیهان‌شناسی نوین به آن توجه دارد مسئله آغاز کیهان است. این پرسش که آیا کیهان آفریده خداوند است و یا وجود آن به وسیله فرضیه‌های علمی قابل توضیح است زمانی منحصراً در حوزه‌های فلسفه و الاهیات مطرح می‌شد، اما اکنون موضوع تأملات و نظریه‌پردازی‌های کیهان‌شناسی معاصر نیز قرار گرفته است. اگرچه نحوه نگرش علمی به این مسئله از ویژگی‌های خاص خود برخوردار است که آن را از دیدگاه‌های متافیزیکی و الاهیاتی جدا می‌کند، ولی طبیعت مسئله به شکلی است که از همان ابتدا ارائه مدل‌ها و نظریه‌های کیهان‌شناختی با طیف وسیعی از برداشت‌ها و واکنش‌هایی در حوزه فلسفه و الاهیات همراه بوده است. دانشمندانی چون استفان هاوکینگ،^۴ کارل ساگان،^۱ و پیتر اتکین^۲ کتاب‌های بسیاری در زمینه

1. Christian wolf
2. Einstein
3. Modern cosmology
4. Estephen Hawking

تمسخر عقاید دینی و غیر ضروری بودن ایده خداواری منتشر کردند. این گروه دلیل اعتبار ادعاهای خود را تنها اعتبار فرضیه‌های علمی تلقی می‌کنند و فرضیه وجود خداوند را دارای ساختار غیر عقلانی می‌دانند.

مسئله آغاز جهان

از جمله مسائلی که کیهان‌شناسی نوین به آن توجه دارد، مسئله آغاز کیهان است. یکی از معهود باورهای اخترشناسی که حتی با انقلاب کپرنیکی برانداخته نشد اعتقاد به جهانی ثابت و ایستا بود که بر وفق آن اجسام سماوی، علی‌رغم برخورداری از حرکات مختلف و پیچیده، همواره به همان‌گونه بوده‌اند که اکنون مشاهده می‌شوند و، از این جهت، در طول زمان تحول یا انبساط نپذیرفته و نخواهند پذیرفت. رسوخ همین اعتقاد بود که اینشتین را ابتدا بر آن داشت تا با افزودن ثابت کیهان‌شناختی معادلات اولیه خود را تغییر دهد و تلاش نماید تا آن را با تصویر یک جهان ایستا هماهنگ سازد. اینشتین بعدها، با عدول از این موضع، آن را بزرگ‌ترین اشتباه عمر خود خواند. (Parker, 1988, p.44) مقارن با همین زمان، ریاضی‌دان روسی به نام فریدمن بدون دخالت دادن ثابت کیهان‌شناختی معادلات نسبیت اینشتین را با همان صورت اولیه‌اش مورد مطالعه قرار داد و ملازمات کیهان‌شناختی آن را بررسی نمود. او در سال ۱۹۲۲ توانست، ضمن ارائه مدل‌های مختلف، تحول و انبساط کیهان را هفت سال قبل از کشف هابل پیش‌بینی کند. بدین‌سان، پایه‌های نظری و ریاضی آنچه بعدها کیهان‌شناسی انفجار بزرگ نام گرفت بر اساس معادلات نسبیت عام و به دست فریدمن استوار گشت. (Lightman and Brawer, 1990, pp.4) در سال ۱۹۲۹، ادوین پی. هابل، اخترشناس آمریکایی، با استفاده از مجموعه شواهد و داده‌های اخترشناسی، نشان داد که کهکشان‌ها در حال دور شدن از یکدیگر هستند و میزان این دور شدن متناسب با فاصله آنها است. این به معنای کشف این حقیقت بود که جهان در حال انبساط است. دستیابی به این حقیقت موجب طرد کامل تصور ایستایی جهان و احراز انبساط عمومی کیهان گردید. با کشف انبساط عمومی عالم، طبیعی بود که تصور شود اگر

1. Carl Sagan
2. Peter Atkins

جهان در حال انبساط است پس قاعدتاً هر قدر در جهت خلاف زمان به گذشته بازگردیم باید جهان متراکم‌تر باشد تا برسیم به لحظه‌ای که جهان از نقطه‌ای بی‌نهایت کوچک و متراکم آغاز شده است؛ یعنی همان مفاد نظریه انفجار بزرگ.

نظریه انفجار بزرگ

نظریه انفجار بزرگ توصیفی ریاضی را برای تحول و تکامل کیهان فراهم می‌آورد که مطابق آن جهان از پس یک تراکم و حرارت بی‌نهایت آغاز شده، انبساط یافته، رقیق گردیده، و سرد گشته است. شالوده کیهان‌شناسی انفجار بزرگ نظریه نسبیت عام است. یکی از ویژگی‌های اصلی نسبیت عام آن است که شئون ماده را با شئون فضا و زمان همبسته می‌داند. این همبستگی ماده فضا و زمان ملازمات مهمی را برای تصویر آغاز جهان در پی داشته است. بر این اساس، اگر عکس جهت زمان حرکت کنیم مشاهده خواهیم کرد که کهکشان‌ها به تدریج به یکدیگر نزدیک‌تر می‌شوند تا آنجا که نهایتاً به ماده اولیه تشکیل‌دهنده کهکشان‌ها می‌رسیم. اگر باز هم به عقب بازگردیم، شاهد تراکم بیشتری خواهیم بود به نحوی که ماده اولیه کهکشان‌ها نیز فشرده‌تر می‌گردد. با ادامه این روند به مقطعی خواهیم رسید که تمامی کیهان در یک نقطه منفرد متراکم بوده است.

در این نقطه که اصطلاحاً آن را تکینگی می‌نامند، ثقل و چگالی ماده بی‌نهایت است. به دلیل همبستگی ماده و فضا انقباض فضا با تراکم ماده نسبت مستقیم دارد. بنابراین، در نقطه‌ای که تراکم ماده بی‌نهایت باشد فضا نیز بی‌نهایت منقبض و کوچک خواهد شد و به نظر می‌رسد که در آن نقطه فضا ناپدید می‌گردد. همچنین، به اقتضای فضا و زمان، اگر در نقطه‌ای فضا محو گردد، به تبع آن زمان نیز وجود نخواهد داشت. (Davis, 1992, pp.48-50)

کیهان‌شناسی انفجار بزرگ جهان را با یک تصویر آغاز می‌کند: کل کیهان از پس تکینگی آغازین و بسان یک انفجار مهیب و ناگهانی پدیدار گشته است. نباید پنداشت که این انفجار در گوشه‌ای از فضا یا مقطعی از زمان رخ داده است، بلکه، مطابق این مدل، خود فضا و خود زمان با آغاز کیهان پیدا شدند. بدین جهت، سؤال از زمان یا مکان انفجار بزرگ بی‌معنا خواهد بود. به تعبیر پل دیویس «این پرسش که قبل از انفجار بزرگ چه رخ داد پرسشی بی‌معنا است زیرا زمان با انفجار بزرگ آغاز گشت.» (Davis, 1996, p.32)

استدلال استفان هاوکینگ

استفان هاوکینگ، با محاسبات دقیق ریاضی، علاوه بر وجود اثبات سیاهچاله‌ها و چگونگی شکل‌گیری و تحول آنها، به نتایج قابل توجهی درباره کیفیت وقوع انفجار بزرگ در آغاز پیدایش جهان دست یافته است که در دانش فیزیک‌اختری و کیهان‌شناسی اهمیت بسزایی دارد. صرف نظر از جنبه علمی نظریات هاوکینگ، او با مبنا قرار دادن نظریه انفجار بزرگ، مسائل و پرسش‌های پیرامون آغاز آفرینش جهان را با رویکرد فلسفی تبیین می‌نماید. با توجه به گرایشی که هاوکینگ به ماده‌گرایی دارد، تلاش او در این‌گونه استدلال‌ها آن است که نشان دهد وجود خداوند فرضیه‌ای غیر ضروری است. او در آثار مختلفی که پیرامون نظریه‌های علمی به رشته تحریر در آورده است، استدلال‌های مختلفی برای اثبات ادعای خویش ارائه کرده است که ما در این نوشتار یکی از آنها را مد نظر قرار می‌دهیم که ناسازگاری انفجار بزرگ با خداواری است.

استدلالی که هاوکینگ پیرامون مخلوق بودن جهان آفرینش و اثبات خداوند ارائه می‌دهد از دو قسمت تشکیل شده است. او بر این باور است که اگر جهان دارای آغاز باشد به خالق احتیاج دارد. اما اگر جهان دارای آغاز نباشد در وجود خود از علت بی‌نیاز است.

اگر جهان آغاز داشته باشد، بدین معنا است که زمانی را می‌توان فرض کرد که جهان نبوده است، سپس در اثر انفجارهای مهیب انرژی به وجود آمده است. از نظر هاوکینگ، این مسئله بدین معنا است که وجود خداوند برای شروع چنین جهانی ضروری است. از نظر او، انفجار بزرگ به عنوان آغازگر جهان نمی‌تواند بدون علت به وجود آید، بنابراین، خداوند را علت انفجار بزرگ فرض می‌کند. در این حالت باید از هاوکینگ پرسیده شود جایگاه چنین خدایی در این نظام طبیعی چیست و خداوند، پس از آنکه انفجار بزرگ را آفرید، چه نسبت و رابطه‌ای با جهان آفرینش برقرار می‌کند. او در پاسخ بدین سؤال بر این باور است که خداوند دارای دو جایگاه است که عبارت‌اند از:

۱. خداوند جایگاهی در نظام طبیعت ندارد: در این فرض، خداوند در ماوراء طبیعت حضور دارد و جهان را به وسیله قوانین عام طبیعی به جلو می‌راند.

۲. خداوند در نظام طبیعت جایگاه دارد: در این صورت، برای خداوند تنها یک جایگاه به عنوان آخرین جایگاه در جهان طبیعت فرض می‌شود. در چنین تصویری خداوند جهان آفرینش را در لحظه آغاز به وجود آورده است و از آن پس جهان برای ادامه وجود خود احتیاجی به خداوند ندارد.

در صورتی که برای جهان وجود همیشگی فرض شود که دارای حد و کرانه، آغاز، و انتها نیست، اگر وجود پدیده‌ای هیچ گاه آغاز نداشته باشد، در وجود خود بی‌نیاز از علت است. هاوکینگ بر این باور است که، در این صورت، خداوند از آخرین جایگاه خود بیرون رانده می‌شود و فرض وجود خداوند برای توضیح جهان کاملاً غیر ضروری و زاید به نظر می‌رسد. (Hawking, 1998: 141)

نمای کلی از نقد استدلال

از آنجا که بحث پیرامون نیاز جهان به خدا از دیدگاه فلاسفه است، نخست باید جایگاه مسئله کنونی در نظام فلسفی مشخص گردد. بحث از نیازمندی معلول به علت در دو بخش مطرح می‌شود: در بخش نخست از اصل نیاز ممکن به علت سخن می‌رود و این مدعا اثبات می‌شود که هر معلولی برای وجود یافت نیازمند علتی و رای خویش است؛ و در بخش دوم، پس از اثبات اصل نیازمندی، ملاک این نیاز تبیین می‌گردد.

نیازمندی معلول به علت

صدرالمتألهین، پس از آنکه اصالت وجود را به اثبات می‌رساند، وجود را به واجب و ممکن تقسیم می‌کند. در حالی که واجب در تحقق خود به موجودی احتیاج ندارد و وجودش ضروری است، ممکن موجودی است که در تحقق خود احتیاج به علت دارد. از نظر صدر، احتیاج ممکن به علت بدیهی است. وی در مورد بدیهی بودن این مسئله بر این باور است که در صورت تصور دقیق موضوع و محمول حکم بدیهی خواهد بود که محمول آن از لوازم روشن و آشکار موضوع است. (صدرالمتألهین، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۰۷) چنین به نظر می‌رسد که بدیهی بودن یا پذیرش احتیاج به علت در استدلال استفان هاوکینگ مورد اشکال واقع نشده است. بنابراین، ما در این باره به ذکر همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

ملاک نیازمندی معلول به علت

معلول پدیده‌ای است که برای موجود شدن احتیاج به علت دارد، و اگر علت تامه نباشد هیچ‌گاه به عرصه وجود نخواهد آمد. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که معلول در کدام جنبه برای موجود شدن احتیاج به علت دارد. این بحث در کلام فیلسوفان اسلامی به ملاک نیازمندی ممکن به علت مشهور است. متکلمان و فیلسوفان اسلامی نظریه‌های گوناگونی درباره ملاک نیازمندی معلول به علت بیان کرده‌اند. به عنوان نمونه، متکلمان به حدوث زمانی، ابن سینا به امکان ذاتی، و ملاصدرا به امکان وجودی قائل هستند. در این قسمت، فرض نخست استدلال هاوکینگ، مبنی بر پذیرش ابتدای زمانی جهان، با توجه به نظریه حدوث زمانی متکلمان مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

استدلال هاوکینگ و نظریه حدوث زمانی

چنانکه بیان شد، دو نتیجه بر فرض نخست استدلال هاوکینگ حمل می‌شود که عبارت‌اند از:

۱. احتیاج جهان به خدا در لحظه آفرینش؛

۲. هدایت جهان به وسیله قوانین عام طبیعی.

نتیجه نخست اشاره به مدل خدای ساعت‌ساز و نتیجه دوم اشاره به خدای رخنه‌پوش دارد که در دو سده اخیر، به دنبال نظریات جدید علمی، رواج یافته است. خدای ساعت‌ساز نتیجه ماشین جهان نیوتن است. ویژگی خدای ساعت‌ساز این است که بالفعل هیچ مداخله و نقشی در طبیعت ندارد؛ طبیعت مستقل از او موجود است و به کار خود ادامه می‌دهد و نیازی به مداخله خداوند ندارد. از آنجا که چنین تصویری از خداوند برای بسیاری از دانشمندان الهی، و از جمله برای خود دانشمندان، خوشایند نبود، مدلی از خداوند ارائه کردند که پیوسته در طبیعت نقش داشته باشد. بدین منظور، خدای رخنه‌پوش مطرح شد. خدای رخنه‌پوش خدایی است که خارج از جهان طبیعت وجود دارد و آن را از راه قوانین جهان شمول طبیعی به جلو می‌راند. (Barbour, 1971, pp.51-52)

مدلی که هاوکینگ از خداوند در استدلال خود ارائه می‌دهد بر ارتباط خداوند با جهان در آغاز آفرینش تمرکز ویژه‌ای دارد. همچنین، خدای رخنه‌پوش، غیر از آفرینش طبیعت و

به کار انداختن اولیه آن، عهده‌دار برطرف کردن رخنه‌هایی است که در کارکرد طبیعت به وجود می‌آیند، اما خدایی که هاوکینگ به تصویر می‌کشد تنها از طریق قوانین طبیعی در طبیعت مداخله می‌نماید.

مدل خدای ساعت‌ساز و فرض نخست استدلال هاوکینگ در اندیشه متکلمان اسلامی نیز قابل پیگیری است. در اصطلاح متکلمان، پدیده‌ها دارای دو نحوه وجود هستند؛ پدیده‌هایی که همیشه موجود بوده‌اند و نمی‌توان زمانی را برای آغاز وجود آنها در نظر گرفت، و پدیده‌هایی که وجود آنها دارای آغاز زمانی است و می‌توان زمانی را فرض کرد که آن پدیده‌ها موجود نبوده‌اند که در اصطلاح فلسفی به قدیم و حادث معروف هستند. (صدر، ۱۴۰۲، ص ۳۱۸) از نظر آنها، هنگامی یک پدیده احتیاج به علت دارد که حادث باشد، یعنی دارای آغاز زمانی باشد؛ و اگر پدیده قدیم باشد، به گونه‌ای که هیچ‌گاه آغاز نداشته باشد، از علت بی‌نیاز است. بر اساس این دیدگاه، شیء حادث فقط در لحظه آفرینش احتیاج به علت دارد و پس از آن می‌تواند بدون علت به وجود خود ادامه دهد. این بیان در ملاک نیازمندی معلول به علت به «حدوث زمانی» معروف است. بنابراین، می‌توان گفت هاوکینگ در استدلال خود به ملاک حدوث زمانی استناد کرده است و آخرین کارکرد خداوند را احتیاج جهان به او در لحظه آفرینش می‌داند.

صدرالمتألهین، در اسفار، در بحثی تحت عنوان «فی انه لا یشرط فی الفعل تقدم العدم علیه» ده دلیل برای مدعای خود، مبنی بر اینکه قدیم بودن دلیل بر بی‌نیازی از علت نیست، ذکر می‌کند. سپس به چهار دلیل مخالفان این اصل اشاره می‌کند و به یکایک آنها پاسخ می‌دهد. یکی از دلایل آنها این است که «اگر فعل مسبوق به عدم نباشد و قدیم باشد، دارای وجود همیشگی است و اگر بخواهد وجود را مجدداً از علت دریافت کند تحصیل حاصل می‌شود که امری محال است. از اینرو، پدیده و از جمله جهان هستی مشروط بر آنکه دارای آغاز زمانی باشد، احتیاج به علت دارد.» (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۳۹۰) بنابراین، اگر جهان هستی قدیم باشد، هیچ‌گاه در هستی خود به علت نیازمند نیست. «همان‌طور که اگر ساختمان موجود باشد بی‌نیاز از سازنده است و اگر نوشته موجود باشد بی‌نیاز از نویسنده است.» (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۳۹۰) بررسی فلسفی حدوث زمانی به

عنوان ملاک نیازمندی خارج از بحث کنونی مقاله است و ما در ادامه به لحاظ وجودشناسی سینوی و صدراپی به نقد استدلال متکلمان و هاوکینگ خواهیم پرداخت.

استدلال هاوکینگ و نظام فلسفی ابن سینا

از جهت می توان استدلال هاوکینگ را بر مبنای نظام فلسفی ابن سینا نقد و بررسی نمود. اگر ابن سینا را به عنوان پیرو اصالت ماهیت فرض کنیم، به جای حدوث و قدم، سخن از ماهیت، امکان، و واجب به میان می آید که در این صورت باید به بحث از امکان ذاتی پردازیم. نظریه امکان ذاتی ابن سینا به حدوث ذاتی منجر می شود که بحث مختصری پیرامون آن خواهیم داشت. اگر ابن سینا را با گرایش اصالت وجودی لحاظ کنیم، دیدگاه او در نیازمندی جهان به علت را باید در وجود دانست. در این صورت بسیار به ملاصدرا شباهت می یابد و شاید ملاصدرا در این مورد متأثر از نظریات ابن سینا باشد.

رویکرد نخست؛ امکان ماهوی

در تبیین مسئله امکان باید توجه داشت که امکان در اینجا به لحاظ ماهیت مورد نظر است. به عقیده حکمای اصالت ماهیتی، مانند ابن سینا، هر ماهیتی در ذات خود با هر یک از وجود و عدم نسبت تساوی دارد و به خودی اقتضا وجود و عدم ندارد. نام این تساوی نسبت به وجود و عدم را امکان می گذارند و می گویند ماهیت در ذات خود ممکن است و امکان از لوازم ماهیت است. هر پدیده ای که نسبت به دو حالت متساوی باشد برای موجود شدن احتیاج به عاملی دارد که برای وجود یا عدم به آن متمایل شود. بنابراین، همواره موجود بودن و معدوم بودن ماهیت احتیاج به عاملی دارد که به آن علت می گویند. بر این اساس، هر پدیده ممکن، اعم از آن که ابتدای زمانی داشته باشد یا نداشته باشد، از آن جهت که ممکن است برای هستی یافتن و موجود شدن به علت نیاز دارد. اکنون فرض های مختلف استدلال هاوکینگ را با استفاده از نظریه امکان ذاتی بررسی می نمایم.

فرض اول آن است که اگر جهان هستی دارای آغاز زمانی نباشد و به اصطلاح فلسفی قدیم باشد، در هستی خود احتیاج به علت ندارد. ملاحظه می شود که ابن سینا ملاک احتیاج عالم هستی به خداوند را فراتر از آغاز زمانی مطرح می کند و بر این باور است که پدیده های هستی در هر حالتی ممکن هستند و قدیم بودن یک پدیده سبب نمی شود که

آن پدیده از علت بی‌نیاز باشد. هر موجودی، اعم از حادث و قدیم، ذاتش برای تحقق کافی نیست و از جانب ذاتش ضرورت هستی نمی‌یابد. ابن‌سینا بر این باور است که می‌توان موجودی را قدیم فرض نمود، در حالی که در ذات خود دارای امکان هستی است و به افاضه حق ازلی و ابدی هستی می‌یابد. بر خلاف استدلال هاوکینگ، در این نظریه می‌توان جهان هستی را بدون آغاز زمانی فرض نمود که همیشه در بقای خود نیازمند به علت است.

در فرض دوم، اگر جهان هستی دارای حد و کرانه باشد نیازمند به علتی است که جهان تنها در لحظه آفرینش به آن نیازمند است. با توجه به نظریه امکان ذاتی، هر پدیده‌ای، حتی در حالی که موجود است، وصف امکان از او بر طرف نمی‌گردد و موجود بودن منافاتی با ممکن بودن ندارد. بنابراین، نه تنها عالم هستی در لحظه آفرینش احتیاج به خداوند دارد، بلکه به دلیل دارا بودن وصف امکان در هر لحظه احتیاج به علتی دارد که هستی او را تضمین کند.

رویکرد نهایی؛ امکان وجودی

بر اساس رویکرد ماهوی ابن‌سینا، می‌توان پدیده‌های جهان هستی را با توجه به مفاهیم به صورت واجب بالذات، ممکن بالذات، و ممتنع بالذات تصور نمود. اما هنگامی که حقیقت جهان هستی را لحاظ کنیم، اشیاء موجود در خارج دارای وصف امکان (حالت تساوی نسبت به وجود و عدم) نیستند؛ زیرا موجود ممکن به اعتبار وجودش عین تحقق و خارجیت است و دیگر نسبت به وجود و عدم لابشرط نیست، بلکه عین وجود و طارد عدم است. در این صورت، دو گزینه ممکن و ممتنع بالذات از اقسام خارج شده و تنها گزینه واجب باقی می‌ماند. حال، واجب بر دو قسم می‌شود که وجود خداوند را واجب بالذات و ممکنات را واجب بالغیر می‌نامند. در اینجا است که فیلسوف بزرگ مکتب مشاء به امکان در حیطه وجود پی می‌برد که به امکان وجودی شهرت دارد.

ابن‌سینا، در اوئل التعليقات، امکان ماهوی، امکان وجودی، و ملاک هر یک را به نحو غیر متمایز و بسیار مجمل بیان نموده به امکان وجود به عنوان مقوله‌ای کاملاً مشخص، مستقل، و متمایز از مقوله امکان ماهوی نظر ندارد و بدان نمی‌پردازد. اما اواخر کتاب

گویای این است که امکان وجودی مشخصاً به عنوان یک مسئله طرح و بررسی شده است. در اوائل التعليقات چنین بیان می‌کند: «الموجودات ما خلا واجب الوجود الذی وجوده له من ذاته هی ممکنه الوجود ... و انما یقال فیها انها ممکنه الوجود بمعنا ان تعلق وجودها لا بذاتها بل بموجودها فهی بالاضافه الیه موجوده و باعتبارها فی ذاتها غیر موجوده.» (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۲۸) ماسوی الله ممکن الوجودند، زیرا اگر آنها را فی حد ذاته لحاظ کنیم غیر موجود هستند. این همان امکان ماهوی است که در آخرین جمله عبارات مذکور مطرح است.

رئیس مکتب مشاء در اواخر کتاب التعليقات امکان وجودی را به نحو مستقل و برجسته بررسی کرده و بحث مفصل و مستدلی را در این باره ارائه نموده است. وی، بعد از تصریح و تاکید بر اینکه امکان و جهت امکان فقط و فقط به لحاظ وجودی ممکن قابل طرح و بررسی است، ملاک آن را چنین تبیین می‌کند: «الوجود المستفاد من الغیر: کونه متعلقاً بالغیر هو مقوم له کما ان الاستغنا عن الغیر مقوم لواجب الوجود بذاته.» (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۱۷۷) آنگاه مجدداً با ارائه یک تقسیم‌بندی انفصالی در دایره وجود تاکید می‌کند: «الوجود اما ان یکون محتاجاً الی الغیر فتکون حاجته الی الغیر مقوماً له و اما ان یکون مستغنیاً عنه فیکون ذلک مقوماً له.» (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۱۷۸) کاملاً واضح است که در عبارات فوق امکان به معنای عدم اقتضای وجود و عدم یا تساوی نسبت با وجود و عدم که لازمه ماهیت شیء ممکن است مطرح نیست، بلکه معنای جدیدی از امکان ارائه شده که همان نحوه وجود ممکن الوجود است. در واقع، ممکن الوجود از جهت وجودش مورد نظر است و اینکه وجودش وجودی تعلقی و حاجتمند است و تعلق و فقر و نیاز مقوم وجودی شیء ممکن است.

استدلال هاوکینگ و هستی‌شناسی حکمت متعالیه

صدرالمتألهین توانست با ژرف‌نگری ویژه در میراث عظیم فلسفه مشاء، حکمت اشراق، و عرفان، دستگاه فلسفی درخشانی به نام حکمت متعالیه پدید آورد که در آن وجود نقش محوری دارد و هر جزء از این دستگاه در پیوند با چنین محوری معنا و کارکردی یگانه می‌یابد. نقد استدلال هاوکینگ بر اساس مبانی هستی‌شناسی حکمت متعالیه مستلزم ارئه

تصویری از جهان هستی است که بر اساس آن بتوان رابطه خداوند با جهان را تبیین نمود و نقش خداوند را در این جهان اثبات کرد.

تصویر جهان هستی بر مبنای هستی‌شناسی

در هستی‌شناسی ملاصدرا، وجود دارای واقعیت عینی و خارجی است و، به تعبیر فلسفی، اصالت با وجود است. وجود دارای مراتب سه گانه‌ای است که در اینجا، صرف نظر از مرتبه سوم، به رابطه مرتبه دوم که جهان هستی است با مرتبه اول که خداوند است می‌پردازیم. نحوه رابطه این دو سنخ از وجود در نظام فلسفی ملاصدرا به رابطه علیت و معلولیت تعبیر می‌شود. این رابطه در هستی‌شناسی ملاصدرا بر اساس تشکیک وجود قابل تبیین است. اصل تشکیک وجود بیانگر آن است که جهان هستی و خداوند از یک سنخ وجود هستند که وجود برای آنها واجب است. این وجوب با استفاده از اصل وجود رابط و مستقل به دو قسم بالغیر یا وجود وابسته و بالذات یا مستقل تعبیر می‌شود. آنگاه، سخن از نحوه ارتباط این دو سنخ وجود به میان می‌آید که بر اساس اضافه اشراقی قابل توضیح است. در اینجا است که ملاک نیازمندی وجود وابسته و مستقل مطرح می‌شود و سخن در آن است که چرا جهان هستی با وجود آنکه وجودش واجب است برای وجود یافتن احتیاج به علت دارد. سرانجام، ملاصدرا با تحلیل معنای امکان در حیطه وجود، نظریه امکان وجودی را ملاک نیازمندی معلول به علت بیان می‌کند.

پیامدهای به کارگیری اصول هستی‌شناسی

موضوع مورد بحث، یعنی ناسازگاری فرضیه انفجار بزرگ (فرض آغاز جهانی) با خداواری، جهان بیرون است، نه عالم ذهن. بنابراین، ابتدا باید مشخص نماییم فلسفه ملاصدرا تا چه اندازه به جهان هستی و پدیده‌های عینی توجه دارد. در حکمت متعالیه، منظور از وجود امری است که سزاوارترین به تحقق در خارج است. (ملاصدرا، ۱۳۸۵، ص ۷) در این نظام فلسفی، وجود تنها چیزی است که می‌تواند در عالم منشا اثر باشد و در این صورت اعتبار داشتن وجود، که همان ذهنی بودن آن است، از ساحت آن طرد می‌گردد. در این صورت مشخص می‌گردد که ملاصدرا نظام فلسفی خود را بر مبنای وجودشناسی بنا کرده است و بدین لحاظ شایستگی پرداختن به چالش‌هایی را که مربوط به جنبه عینی

جهان هستی است دارا است. حال باید دانست، بر مبنای وجودشناسی ملاصدرا، بحث مورد نظر به کدام مرتبه از مراتب هستی مرتبط می‌شود. از نظر ملاصدرا هر یک از اشیاء در موجودیت دارای مراتبی هستند که عبارت‌اند از:

۱. موجود مطلق غیر مقیده: موجودی که وجودش تعلق و تقید به غیر ندارد که به آن هویت غیبیه یا غیب مطلق می‌گویند. چنین موجودی متعلق معرفت و ادراک واقع نمی‌شود.
 ۲. موجود مقیده: مرتبه‌ای از وجود که متعلق به غیرش است، یعنی وجود مقید که شامل عقول، نفوس، افلاک، عناصر، و مرکبات و تمام موجودات خاصه انسان، درخت، و سنگ است.

۳. وجود منبسط: مرتبه‌ای از وجود، یعنی وجود منبسط، که عموم آن بر سبیل کلیت نیست. وجود منبسط بدون انضمام به چیزی دیگر، حقایق خارجی از مراتب و تعینات و تطورات این وجود منبعث شده و در عرف صوفیه الحق المخلوق به و حقیقه الحقائق نامیده شده است. این مرتبه از وجود به تعدد موجودات متعدد است. با قدیم قدیم و با حادث حادث می‌شود. (جهانگیری، ۱۳۸۳، ص ۸۹) گاهی نیز تقسیم‌بندی فوق با تعبیر دیگری چون لابشرط، بشرط شی، و بشرط لا نشان داده می‌شود. «حقیقه الوجود اذا اخذت بشرط ان لا یكون معها شی فهی المسماة عند القوم بالمرتبه الاحدیة ... و اذا اخذت بشرط شی فاما ان یؤخذ بشرط جمیع الاشیاء اللزمه لها کلیها و جزئها ... و اذا اخذت لابشرط شی اخر و لابشرط لاشی فهی المسماة بالهویه الساریة فی جمیع الموجودات.» (آشتیانی، ۱۳۷۹، ص ۲۰۵)
 با استفاده از مطالبی که بیان گردید مرتبه اول وجود به خداوند اختصاص دارد. مرتبه دوم مخصوص عالم ممکنات و جهان هستی می‌شود و، در نهایت، مرتبه سوم حق متجلی، وجود عالم منبسط، و نفس الرحمن نامیده می‌شود. (ابن عربی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۳۱۰) در این تقسیم‌بندی هستی‌شناسی حکمت متعالیه، جهان هستی یکی از مراتب وجود (مرتبه دوم) را به خود اختصاص می‌دهد و دارای احکام ویژه‌ای در این نظام فلسفی است. این ویژگی بیانگر وجهی دیگر از شایستگی حکمت متعالیه برای پرداختن به چالش فلسفی مورد نظر است که خداآوری را مورد حمله قرار داده است.

اکنون واضح گشت در نظام فلسفی ملاصدرا اصالت با وجود است و وجود دارای مراتبی است که بین مرتبه اول و دوم ارتباطی وجود دارد که از آن به علیت و معلولیت تعبیر می‌شود. صدرالمتألهین علت را به موجودی که از وجود او چیز دیگر حاصل می‌شود و با انهدام او منهدم می‌گردد تعریف می‌کند. پس علت چیزی است که به سبب وجود او وجود دیگری واجب و با عدم او و یا عدم جزئی از اجزا یا شرطی از شروط او ممتنع می‌گردد. (ملاصدرا، ۱۳۸۵، ص ۱۱۳) طبعاً معلول موجودی است که همواره در پی موجود دیگری که علت آن است موجود می‌شود. روشن است که آن چه مورد نظر صدرا است همان علت تامه است و در بحث خود به علت تامه و علت ناقصه توجه دارد. او هر عامل موثر در تحقق معلول را علت می‌داند که نقش آن به عنوان شرط یا معد یا به عنوان جزئی از اجزای علت تامه است، اما به هر حال علت در مفهوم تامه آن است که از وجود یا عدمش وجود یا عدم معلول لازم می‌آید. علت تامه، چه بسیط باشد و چه مرکب، تا زمانی که تمامیت آن حاصل نباشد معلول ایجاد نمی‌شود و با حاصل شدن آن معلول موجود می‌شود. این تمامیت برای هر علت تامه منحصر به فرد است. این وجه را می‌توان به عنوان سومین وجه شایستگی هستی‌شناسی ملاصدرا برای بحث پیرامون مسئله مورد نظر دانست؛ زیرا در کیهان‌شناسی نوین و استدلال هاوکینگ، علاوه بر آنکه موضوع پیرامون اصل واقعیت عینی است، به ارتباط بین خداوند و جهان به عنوان علت و معلول نگرسته می‌شود. چالش در همین است که استفان هاوکینگ می‌خواهد رابطه علی و معلولی آغاز جهان و خداوند را منتفی کند.

مسئله علیت و معلولیت در نظام هستی‌شناسی ملاصدرا با اصل تشکیک وجود ارتباط تنگاتنگی دارد. در هستی‌شناسی، وجود امر واحد دارای مراتب است. از نظر ملاصدرا، مرتبه اول و دوم، هر دو، از مراتب وجود هستند که در طول یکدیگر قرار دارند. این همان نقطه عطفی است که ملاصدرا، در مقابل ابن‌سینا، به نخستین شواهد خود برای دست یابی به ملاک نیازمندی معلول به علت نایل می‌شود. هنگامی که واجب و ممکن به طور طولی از اقسام وجود محسوب شوند، تقسیم ابن‌سینا در خصوص واجب، ممکن، و ممتنع خدشه‌دار می‌گردد و تنها اعیان به دو قسم بخش می‌شوند که هر دو واجب هستند. اینجا است که وجود رابطی در فلسفه ملاصدرا مطرح می‌گردد.

در چشم‌اندازی گسترده همه وجود دارای دو مرتبه واجب بالذات و واجب بالغير می‌شوند که از آنها به مستقل و وابسته یا ربطی تعبیر می‌شود. وجود ربطی وجودی است فاقد استقلال لافسه است و حتی وجود آن عین وجود لغيره می‌باشد. از اینرو، در چارچوب اصالت وجود و تشکیک در وجود، می‌توان کل وجود را به وجود مستقل و وجود ربطی تقسیم کرد. وجود مستقل همان وجود است. وجود ربطی وجودی است که وجودش عین ارتباط و وابستگی است و پیوندش با وجود مستقل به گونه‌ای است که وجودش عین این پیوند است.

اکنون پرسش از نحوه ارتباط این دو وجود به میان می‌آید. از آنجا که در این رابطه یک سوی نسبت، یعنی جهان هستی، عین تعلق و وابستگی به سوی دیگر، یعنی خداوند، است، اضافه مقولی جای خود را به اضافه اشراقی خواهد داد. اضافه عبارت است از نسبت امری به امری دیگر. هر گاه دو سوی نسبت دارای استقلال وجودی باشند، این اضافه را اضافه مقولی می‌نامند، اما در صورتی که یک سوی نسبت عین تعلق و وابستگی به سوی دیگر و افاضه آن باشد، اضافه اشراقی خواهد بود؛ اضافه‌ای که همه هویت مضاف الیه است و مضاف الیه نفس اضافه است؛ ارتباطی است که یک سوی آن عین اشراق و افاضه از سوی دیگر است. اگر اصالت وجود و تشکیک در وجود به وجود مستقل و وجود ربطی انجامیدند، اضافه وجود ربطی به وجود مستقل می‌تواند و باید بگونه اضافه اشراقی نگریسته شود.

سرانجام، ملاصدرا بحث امکان وجودی را مطرح می‌کند که از ابتکارات صدرالمتألهین است. او بر آن است که ملاک احتیاج به علت عین فقر و محض و تعلق و ربط معلول و وابستگی آن به علت است. (صدر، ۱۴۰۲، ص ۳۲۱) حقیقت معلول جلوه‌ای از جلوات علت و شانی از شئون آن است. در این نظریه صدر ثابت می‌کند که جهان هستی، با همه حقیقتش، عین فقر و پیوستگی و انتساب به علت است. این نظریه هیچ گاه به صورت مفصل و مبسوط از سوی ملاصدرا طرح نشده است. وی در بخشی از کتاب اسفار، پس از اشاره به دو نظریه حدوث و امکان ماهوی، گفته است: «الحق ان منشا الحاجه الی السبب لا هذا و لا ذاک بل منشاها کون وجود الشیء تعلیقاً

متقوما بغیره مرتبطا الیه.» (صدار، ۱۳۸۳، ج ۳، ۲۵۰) امکان فقری نه تنها بیانگر احتیاج هستی به علت در لحظه شروع است، بلکه نیازمندی به علت در بقا را به اثبات می‌رساند. نظریه فقر وجودی یا امکان فقری او در زمینه لازم را برای اثبات نیاز و تعلق ذاتی موجودات ناقص به موجود تام و کامل حق تعالی فراهم نموده است.

در پایان بررسی دیدگاه ملاصدرا، بیان این مسئله بسیار مهم و اساسی است که اگر ملاصدرا در قرن بیستم زندگی می‌کرد و با کیهان‌شناسی نوین مواجه می‌گشت و در برابر این پرسش واقع می‌شد که آیا کیهان آفریده خداوند یا به وسیله زمینه‌های علمی قابل توضیح است، بی‌درنگ همان پاسخی را می‌داد که به فخر رازی داده بود. او می‌گفت نه تنها منافاتی ندارد که کیهان مخلوق خداوند است و اینکه پیدایش آن با فرضیه‌های علمی و علل و اسباب مادی قابل توضیح است، حتی باید چنین باشد. بدین معنا که باید برای هر پدیده و رخدادی، حتی پدیده‌ای همچون پیدایش کیهان، توضیحی علمی و تبیینی علمی وجود داشته باشد. مانند جوانه زدن بذر در دل خاک که همه مراحل حرکتش قابل تبیین علمی است، در عین حال با مخلوق بودن آن جوانه و وجودی که خداوند به بذر اعطا می‌کند تا آن بذر واجد حیات نباتی شود، منافاتی ندارد. ملاصدرا در این خصوص می‌نویسد: «من تعجب می‌کنم از این مرد و امثال این مرد که هر وقت می‌خواهد اصل توحید یا اصل دیگری از اصول دینی را اثبات کنند، به دنبال این می‌گردند که جایی را پیدا کنند که علت طبیعی مجهول باشد و به زعم آن نظم جهان به هم خورده باشد و حساب‌ها در هم ریخته باشد.» (مطهری، بی‌تا، ص ۵۲)

درست است که بحث مربوط به سرآغاز جهان و شکل‌گیری نظام جهان است، اما باید توجه داشت که ملاصدرا به حکم قاعده «کل حادث مسبوق بماده و مده و قوه» در آن حادثه بزرگ اولیه نیز قائل به سلسله حوادث قبلی است. (مطهری، ۱۳۶۶، ص ۱۸۹-۲۰۱)

استدلال هاوکینگ و آرای کیث وارد

کیث وارد بر این باور است که مسئله جهان هستی و نقش خداوند در این رابطه همواره مورد توجه اندیشمندان بوده است. فیلسوفان کلاسیک، مانند افلاطون، ارسطو، دکارت، لایب‌نیتس، اسپینوزا، کانت، هگل و بارکلی، مبدأ پیدایش جهان را در حقیقت متعالی

می‌دانند. متفکران دینی نیز متعلق پرستش خود را خدایی می‌دانند که جهان را به وجود آورده است؛ آنها برای جهان هویتی مستقل از منبع معنوی قائل نیستند. در مقابل، فیلسوفانی چون دیوید هیوم و ادیانی مانند بودا منکر هر گونه ایده مسنجم درباره خداوند هستند. این مسئله با ظهور علم مدرن در سده‌های اخیر بیشتر رواج یافته است. به طوری که با دست‌آوردهای حیرت‌انگیز چند سال اخیر نوعی از ماده‌گرایی جدید شکل گرفته است که به وضوح چالش‌هایی برای ایده خداباوری رقم زده است. از جمله دانشمندی که با تمسک به این نوع جهان‌بینی فرضیه‌های علمی را مورد ارزیابی قرار می‌دهد استفان هاوکینگ است.

کیث وارد، در نقد استدلال هاوکینگ، وجود^۱ را به عنوان محور بحث خود قرار می‌دهد. در حقیقت، ملاک نیازمندی معلول به علت را وجود جهان هستی تلقی می‌کند. در این خصوص، او بر این باور است که اگر خداوند خالق جهان هستی نباشد، در این صورت جهان یا در اثر اتفاق^۲ به وجود آمده است یا ضرورت^۳. به فرض آنکه جهان در اثر اتفاق یا ضرورت به وجود آمده باشد، مجدداً مسئله پرسش از وجود جهان به وقت خود باقی است؛ بدین معنا که اگر جهان در اثر ضرورت و اتفاق به وجود آمده است، پس وجود جهان را چگونه می‌توان تبیین نمود.

همان‌طور که ملاحظه می‌گردد، کیث وارد در تلاش است به وسیله ارائه وجودشناسی به نقد استدلال هاوکینگ و اثبات خداباوری بپردازد. در این راستا، چالش فرضیه انفجار بزرگ و خداباوری را فراتر از آغاز زمانی طرح می‌کند. بدین ترتیب ملازمه میان آغاز داشتن جهان و مخلوق بودن جهان را منتفی می‌داند. در این باره می‌نویسد: «اینکه جهان دارای آغاز است یا خیر به این مسئله مربوط نیست که آیا کل جهان مخلوق خداوند است یا بدون خالق وجود دارد.» (Ward, 1998, p.16) از این مطلب مشخص می‌گردد که کیث وارد به دنبال یافتن توضیحی برای وجود جهان آفرینش است.

-
1. Existence
 2. Chance
 3. Necessity

چنانکه ملاحظه می‌شود، کیث وارد در اینجا ملاک نیازمندی را وجود، بدون هیچ قیدی، ذکر کرده است. باید متذکر شد که اگر موضوع قضیه موجود علی الاطلاق باشد و موجود از آن جهت که موجود است به توضیح و علت نیاز داشته باشد، این مساله به وسیله براهین اثبات وجود خداوند نقض می‌شود؛ زیرا در این استدلال‌ها، موجود مستقل بی‌نیاز از علت اثبات می‌گردد. (صدر، ۱۴۰۲، ص ۲۱۶)

بدین ترتیب، می‌توان دریافت که اگرچه وارد به قید توضیحی وجود اشاره نکرده است تا آن را از مطلق وجودی که شامل خداوند می‌گردد جدا سازد، به طور ضمنی به این مسئله توجه داشته است. او در مطالبی که پیرامون ملاک نیازمندی معلول به علت بیان می‌کند تنها به وجود جهان و کیهان نظر دارد و از اینرو واضح است که منظور او مطلق وجود نبوده است.

نقد دیگری که به وی وارد است خلط میان وجود و ماهیت^۱ است. در جایی که او به نقد استدلال هاوکینگ می‌پردازد، به جای واژه وجود از ماهیت استفاده می‌کند. به نظر او، استدلال هاوکینگ در انکار خداوند آثار متفکرانی را که سال‌ها پیرامون چگونگی نیاز جهان به خداوند به بحث و گفتگو پرداخته‌اند نادیده می‌گیرد؛ زیرا آنها اثبات کرده‌اند که جهان به لحاظ ماهیت خود به خداوند نیاز دارد.

در اینجا، اگر مقصود او از ماهیت همان وجود باشد و وجود را نیز به صورت مقید لحاظ کنیم، در این صورت این نظریه به امکان وجودی ملاصدرا نزدیک می‌شود. آنگاه، همان‌طور که وارد متذکر می‌شود، جهان حادث باشد یا قدیم، در اثر اتفاق به وجود آمده باشد یا ضرورت، همچنان به لحاظ وجود نیازمند خداوند است. بنابراین، اگر جهان را دارای آغاز زمانی فرض کنیم که در اثر انفجار بزرگ رخ داده است، جهان در لحظه آفرینش نیاز به خداوندی خواهد داشت که نه فقط در لحظه شروع، بلکه همواره وجود آن را حفظ نماید. اگر جهان به صورت هستی قدیمی فرض شود که هیچ گاه دارای آغاز نباشد، در این صورت نیز برای حفظ وجود خود همواره به خداوند

1. Nature

احتیاج خواهد داشت - که در اصطلاح فلسفی به آن علت مبقیه گفته می شود. بدین ترتیب، واضح می گردد که در هر دو فرض استدلال هاوکینگ خداوند بهترین فرضیه توضیح جهان است.

در فرض دوم، اگر مقصود وارد از وجود ماهیت باشد، این مسئله بر مبنای برهان سینوی پیرامون امکان ماهوی قابل توضیح است. در این صورت، جهان دارای آغاز زمانی باشد یا آنکه همیشه وجود داشته باشد، به توضیح نیاز دارد. توضیح آنکه جهان در مقابل خداوند پدیده‌ای ممکن لحاظ می شود که دارای ماهیت است. ماهیت جهان هستی همواره با او خواهد بود و صرف حادث یا قدیم بودن سبب زائل شدن این ویژگی نخواهد شد. پس همواره به علت نیازمند خواهد بود.

مطلب دیگری که در نقد کیث وارد می توان گفت استفاده از واژه آفرینش^۱ است. وارد با بهره گیری از ملاک نیازمندی علت به معلول، با ابطال مقدمات استدلال هاوکینگ، اثبات کرد که جهان آفریده خداوند است. واژه آفرینش به لحاظ معنایی تنها به آغاز آفرینش اشاره دارد و بیانگر هیچ گونه تداومی در نیازمندی به خدا نیست. وارد در این باره بر این باور است که جداسازی معنای آفرینش به عنوان اولین کار خداوند در آغاز جهان و نگهداری معنوی جهان در هر لحظه از وجود، تنها یک تمایز منطقی است که مابازایی در خارج ندارد. (ward, 1998, p.16) ملاصدرا، در رساله فی الحدوث، این مسئله را با تمایز مفهومی میان دو واژه حدوث و خلق بیان می کند. واژه خلق به معنای آفرینش و آفریدن به اصل هستی موجودات نظر دارد و می توان آنها را به عنوان مخلوق و آفریده متعلق به آفریدگار جهان یافت. در این زمینه نظریه امکان وجودی ملاصدرا، صرف نظر از حدوث و قدم جهان، تعلق وجودی جهان را به خداوند فراهم نموده است. در مقابل، واژه حادث حاکی از نحوه وجود پدیده‌ها است که آنها را شأنی از پدیدآورشان لحاظ می کند. در این معنا، تنها آغاز زمانی جهان مورد نظر است و کارکرد خداوند به نخستین دم آفرینش محدود می شود.

1. Creation

نتیجه

بر مبنای آرای ابن سینا، ملاصدرا، و کیث وارد، هر دو فرض استدلال هاوکینگ (حدوث و قدم جهان) ابطال می‌گردد. هر سه فیلسوف ملاک نیازمندی جهان به علت را صرف نظر از آغاز زمانی جهان مطرح می‌کنند.

با تحلیل دو جانبه وجود در نظریات کیث وارد، از سویی می‌توان، همچون ابن سینا، ملاک نیازمندی را امکان ماهوی دانست و از سوی دیگر می‌توان، مانند ملاصدرا، نظر او را با توجه به امکان فقری تحلیل و تکمیل نمود.

ملاصدرا و ابن سینا هر دو به امکان باور دارند. البته، ابن سینا ملاک امکان را در ناحیه ماهیت می‌داند و ملاصدرا امکان را در وجود لحاظ می‌کند. هر چند بر اساس وجودشناسی صدرایی ملاک امکان ذاتی ابن سینا نمی‌تواند مقبول واقع شود، ولی بر اساس مبنای کیث وارد امکان ذاتی ابن سینا می‌تواند در تبیین نیاز جهان به علت کارایی داشته باشد.

نظریات کیث وارد از نظام فلسفی آرای ابن سینا و ملاصدرا بر خوردار نیست. بدین معنا که او برای رسیدن به ملاک وجود اصولی را ارثه نکرده است تا از تحلیل آنها به نظام فلسفی دست یابد که نتیجه اجتناب‌ناپذیر آن احتیاج پیوسته جهان به خداوند باشد.

همچون ضعفی در نظام فلسفی ابن سینا قابل ملاحظه است. هنگامی که ابن سینا به نقص امکان ماهوی به عنوان ملاک نیازمندی پی می‌برد و امکان وجودی را طرح می‌کند، این نظریه فاقد پیش فرض‌هایی است که بتواند امکان وجودی را نتیجه دهد. این مسئله در آرای فلسفی ملاصدرا به صورت نظامی در می‌آید و هستی‌شناسی به معنای واقعی شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر، از تفاوت‌های بنیادین حکمت متعالیه با نظام فلسفی ابن سینا و کیث وارد این است که هستی‌شناسی تنها در حکمت متعالیه به نظام تبدیل شده است. به عنوان مثال، در چالش کنونی مشاهده می‌گردد هنگامی که ملاصدرا ملاک نیازمندی را امکان وجودی مطرح می‌نماید، در پس این نظریه شبکه‌ای منسجم از نظریاتی وجود دارد که همگی با استدلال‌های مختلف به اثبات رسیده‌اند. اصولی چون اصالت وجود، تشکیک وجود، اضافه اشراقی، ربط و ... هیچ‌گاه در نظام فلسفی ابن سینا بدین گونه بیان نشده‌اند. حتی زمانی که ابن سینا ملاک نیازمندی را امکان وجودی بیان می‌کند اصول فلسفه صدرایی

در آنجا طرح نمی‌شود. این مسئله در شیوه کیث وارد به شدت کمرنگ است؛ به گونه‌ای که، بر اساس منابع در دسترس از کیث وارد، به نظام ویژه‌ای پیرامون استدلال او نمی‌توان راه یافت. بدین معنا که در مورد ملاک نیازمندی جهان به علت در وجود، اصول پایه‌ای بیان و تحلیل نشده‌اند. بنابراین، او در مقایسه با ملاصدرا و ابن سینا دارای هیچ‌گونه ایده‌های بنیادین فلسفی نیست که بتوان به آن نظام فلسفی نام نهاد.

هستی‌شناسی ملاصدرا با توسعه افق فکری وارد فضای عرفانی می‌شود که ملاک نیازمندی بر اساس وحدت شخصی و امکان فقری تبیین می‌شود که موضوع مورد بحث پژوهش کنونی نبود.

توجه به بار معنایی حدوث و آفرینش از شباهت‌های کیث وارد و ملاصدرا، است که این مسئله در فلسفه ملاصدرا با دو واژه جدا شده است، ولی کیث وارد به تمایز منطقی آفرینش اشاره دارد.

فرض تلازم آغاز زمانی و مخلوق بودن جهان وجه شباهت استدلال هاوکینگ و متکلمان پیرامون ملاک نیازمندی به علت در حدوث است که این فرض بر مبنای امکان ماهوی و امکان وجودی پاسخ داده شد.

فاصله زمانی میان ملاصدرا با کیث وارد حاکی از عمق نظام فلسفی ملاصدرا در مسئله هستی‌شناسی است که با گذشت قرن‌ها در حل چالش‌های معاصر کارایی منحصر به فرد دارد.

به طور کلی می‌توان استفان هاوکینگ را در یک جمله نقد کرد و آن عدم توجه به اصالت وجود و ملاک نیازمندی معلول به علت است که شهید مطهری به این مطلب اشاره نموده است.

شباهت نقد استدلال هاوکینگ در حدوث زمانی حاکی از آن است که شبهه هاوکینگ، با آن که مدت‌ها پیش در میان متفکران اسلامی پاسخ داده شده است، به دلیل انتزاعی بودن این مسئله و فراگیر نبودن آرای فیلسوفان اسلامی، هنوز در بین دانشمندان ماده‌گرا دارای آن چنان اعتباری است که بر مبنای آن به استهزای هر گونه ایده پیرامون خداآوری می‌پردازند و این مسئله با عنوان ماده‌گرایی جدید در سال‌های اخیر رواج یافته است.

بدین ترتیب، واضح گشت که هستی‌شناسی متعالیه و نظام فلسفی ابن‌سینا می‌تواند به تحلیل چالش‌های روز با همه شئون آن بپردازد. بنابراین، مسائل و مشکلات فلسفی و علمی را می‌توان با آموزه‌های فلسفی تحلیل نمود و اصول فلسفی انتزاعی قابلیت پرداختن به امور عینی و به روز شدن دارند.



منابع

۱. ابن‌العربی، محی‌الدین (۱۴۰۵)، *الفتوحات المکیه*، تصحیح عثمان یحیی، قاهره: المجلس الاعلی لرعايه الفنون و الآداب و العلوم الاجتماعیه.
۲. ابن‌سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۶۲)، *الشفاهیهات*، قم: مکتبه آیه‌الله المرعشی.
۳. ----- (۱۴۰۴)، *التعلیقات*، تحقیق و مقدمه عبدالرحمن بدوی، بیروت: مکتبه الاعلام الاسلامی.
۴. آشتیانی، سید جلال (۱۳۸۰)، *شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم*، قم: انتشارات تبلیغات اسلامی.
۵. جهانگیری، محسن (۱۳۸۳)، *محی‌الدین ابن‌عربی*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۶. صدر، محمد باقر (۱۴۰۲)، *فلسفتنا*، لبنان: دارالتعارف.
۷. مطهری، مرتضی (۱۳۶۶)، *حرکت و زمان*، تهران: انتشارات حکمت.
۸. ----- (۱۳۸۰)، *مجموعه آثار*، ج ۱، تهران: انتشارات صدرا.
۹. ----- (بی‌تا)، *مقاله قرآن و حیات*، تهران: انتشارات حکمت.
۱۰. ملاصدرا (۱۳۶۲)، *المشاعر*، تهران: کتابخانه طهوری.
۱۱. ملاصدرا (۱۳۸۳)، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعه*، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۱۲. ملاصدرا (۱۳۸۵)، *شواهد الربوبیة*، ترجمه و تفسیر جواد مصلح، تهران: سروش.
13. Agazzi, Evadro (1991), "The Universe as a Scientific and Philosophical Problem", in: *Philosophy and the Origine and Evoluion of the Universe*, by E. Agazzi and A. Cordero.
14. Barbour, Ian (1971), *Issues in Science and religion*, .Second edition, New York: First Forchbook.
15. Hawking, Estephan (1998), *A Brief History of Time: From the Big Bang to Black Holes*, London: Bantam Press.
16. Lightman, Alan and Roberto Brawer (ed.) (1990), *Origins: The Lives and Worlds of Modern Cosmologist*, Cambridge: Massachusetts Harvard University Press.
17. Munitz, Milton K. (1967), "Cosmology", in: *The Encyclopedia of Philosophy*, By Paul Edwards (ed.) vol.2., New York: Macmillan.

18. Parker, Barry. (1998), *Creation: The Story of the Origine and Evolution of the Universe*. New York: Plenum.
19. Ward, Keith (1998), *God, Chance and Necessity*, England: Oneworld Publications.

